

# درباره بنیاد نظری علوم اجتماعی جدید

اصطلاح بی معنا و جعلی «پنداره گرایی»، که امیرحسین آریان پور بر مبنای درکی بسیار سطحی از فلسفه مارکسیستی به عنوان معادل اصطلاح ایده آلیسم پیشنهاد کرده، ناشی از جهل مضاعف به فلسفه هگل و نیز مارکس بوده است.

اندیشه مارکس را بر حسب معمول، با توجه به ایدئولوژی مارکسیستی که به طور عمده پرداخته حزب بلشویک و لنین و استالین بود، فهمیده اند، در حالی که ما در این فصل به مارکس معرفت شناس توجه داریم و از این حیث، بر آنیم که باید اندیشه او را در ادامه فلسفه روشنگری و ایده آلیسم آلمانی، بویژه، هگل مورد تامل قرار داد. از سوی دیگر، مارکس، میراث دار سنت نقادی مکتب کانت بود و بحث در «شرایط امکان» را که با کانت در فلسفه به بحث روش و معرفت شناسی عمده ای تبدیل شده بود، دنبال کرد. از این حیث، مارکس، با اقتدای به هگل، که - منطق قدیم را به گونه ای بازسازی کرد تا بتواند راه را برای علوم اجتماعی جدید هموار کند - و کانت - که بحث در شرایط امکان حصول معرفت را به عنوان پرسش بنیادین فلسفه جدید مطرح کرد - نقادی از مبانی سنت فلسفی را به گونه ای آغاز کرد که بتواند با محدود کردن دامنه فلسفه، راهی نو به سوی علوم اجتماعی جدید باز کند.

مارکس به خلاف پیشینیان خود که با امروا ق و انضمامی عین خارجی، یا با توجه به آنچه در بحث از نظریه اتحاد عاقل به معقول گفته شد، با «معقول با لعرض» (عین بیرونی) آغاز می کردند، با وارد کردن تمایز میان تحقق امری در روند تاریخی و حصول آن در وعای ذهن، موضوع بحث را انضمامی اندیشه یا «معقول با لذات» قرار می دهد. (لازم به یادآوری است که اینجا و تا پیدا شدن معادلی مناسب، اصالت معقول با لذات را با توجه به ملاحظات که در متن درباره مفهوم «معقول بالذات» و «اصالت» آوردیم - از مکتب صدرالدین شیرازی - در ترجمه ایده آلیسم فلسفه جدید غربی پیشنهاد می کنیم -) مارکس روش رئالیسم اقتصاد دانان پیش از خود را که با دریافتی از طبیعی بودن امور پیوند دارد، برای بحث در مباحث علوم اجتماعی بسنده ندا نسته و روش معرفت شناسی نویی را طرح می کند که به طور کلی، با دستاورد های «انقلاب کپرنیکی» ایده آلیسم آلمانی سازگاری دارد، یا دست کم، در تداوم و در جهت تعمیق آن است.

نخستین اصل یا «قضیه» روش و معرفت شناسی امیل دورکایم، در رساله قواعد روش جامعه شناسی، به گسستی معرفتی با تجربه شعور عام و رئالیسم بنیادین آن ناظر بود تا با فاصله گرفتن از آن، راه تشکیل موضوع خاص جامعه شناسی را هموار کند. به همین سبب است که برخی از معرفت شناسان جدید، تجربه گرایی و بویژه، شعور عام را بزرگترین مانع معرفتی برای فراهم شدن شالوده علم نو بنیاد دانسته اند. تاریخ نویس بزرگ علم، آکساندر کویره، در تحلیل چگونگی تکوین علم جدید می نویسد: «تجربه، به معنای تجربه صرف در زایش علم جدید هیچ نقشی ایفا نکرده است، مگر نقش مانع». همو در جای دیگری می افزاید: «تجربه های مورد ادعای گالیله، حتی تجربه هایی که به واقع، به مورد اجرا درآورد، جز تجربه هایی در وعای اندیشه نبودند و بعدها نیز هرگز جایز نخواهند بود.»

توضیح ژولین فروند، جامعه شناس فرانسوی و بری معاصرین در باره روش پژوهش جامعه شناختی در کتاب «آرا و نظریه ها در علوم انسانی» جالب توجه و قابل ذکر است. فروند، با نقل عبارتی از هایک می

نویسد: «...آنچه ما آن را کل می نامیم، از قبیل نظام سرمایه داری یا نظام سوسیالیستی یا حتی معرفت، هیچ گاه واقعیت خارجی یا به اصطلاح داده نیست. این کل ها خارج از نظریه ای که به وسیله آن ما آن ها را می سازیم، وجود ندارد.

اغلب مفاهیم یا مجموعه هایی مثل انقلاب، انحصار، ارتش، تجارت، نظام ارباب ورعیتی یا سرمایه داری، به صورتی که در علوم انسانی به کار گرفته می شوند، ساخته های عقل اند، نه آحاد طبیعی و داده های تجربی. با این همه، بسیاری از متخصصان این علوم، طوری آن ها را به کار می برند که گویی واقعیاتی انضمامی و قابل مشاهده اند و بدین ترتیب، استدلالات و بحث های خود را با بزرگترین اشتباهات می آلاینند. آن چه قابل درک است، اجزا و مناسبات این مجموعه هاست، نه خود آن ها از حیث مجموعه بودن، چه این مجموعه ها ساخته ها یا نظری پیش نیستند. به عنوان مثال، نظام سرمایه داری را در نظر بگیریم، این مفهوم، به عنوان مجموع از طرف آن که مخالف سرمایه داری است، مثلاً سوسیالیست یا لیبرال، به یک نحو تصور نمی شود، زیرا هریک از آنان، آن را به شیوه خود از ترکیب پیش فرض های متناقض می سازد. پس، چنین مفهومی واقعیتی طبیعی و خود به خود قابل ادراک نیست، بلکه نظریه ای است که از راه گزینش برخی از جنبه ها و غفلت از جنبه های دیگر عمل می کند. حتی اگر بینش فرد سوسیالیست و فرد لیبرال نسبت به سرمایه داری نیز تالیف و ترکیب شود، باز مجموعه یا مفهوم سرمایه داری به صورت ساخته ذهنی یا تصویری موهوم باقی می ماند. بدین ترتیب، این گونه مفاهیم در بیرون مناسبات عقلی که زمینه ساختن آن ها را فراهم می کنند، واقعیت ندارند».

ماکس وبر در کتاب پراهمیت «اقتصاد و جامعه» بر این نکته تاکید دارد که جامعه شناسی برای این که بتواند معنای کنش اجتماعی را از طریق روش تفهیمی روشن سازد، مفاهیم کلی می سازد. «...جامعه شناسی مفاهیم خود را ایجاد می کند و پیش از هر چیز، در جستجوی قواعد آن ها از این دیدگاه است که آیا می تواند به نسبت دادن علی و تاریخی پدیدارهای مربوط به فرهنگ خدمتی انجام دهد. مانند هر علم مبتنی بر روش تعمیم، انتزاعات خاص جامعه شناسی ایجاب می کند که مفاهیم آن، نسبت به واقعیت انضمامی امر تاریخی تا حدی خالی از مضمون باشد... مفهوم سازی جامعه شناسی به طور خاصی در مورد مفاهیم و قواعد عقلی به کمال می رسد، اما جامعه شناسی، در عین حال، می کوشد تا پدیدارهای غیر عقلانی (عرفانی، پیامبرانه، روحی و احساسی) را نیز به صورت مفاهیم نظری و به طور معنا داری مطابق {با واقعیت} دریابد...».

ماکس وبر نیز مانند ماکس و همه معرفت شناسان علوم اجتماعی جدید، برای این که بتواند تعلیل (علت آوردن) یا فهم معنای کنش اجتماعی را که به نظر ماکس و بر موضوع جامعه شناسی است، جانشین توصیف امرواقع کند، مفهوم سازی را به عنوان اساس روش علوم اجتماعی طرح می کند. در این روش، جامعه شناسی باید تا جایی که می تواند از واقعیت انضمامی و ملموس فاصله بگیرد تا بتواند به بیشترین دقت نایل آید. بدین سان، برخلاف روش و معرفت شناسی ناشی از فلسفه واقع گرای قدیم که به طور عمده، به توصیف امرواقع ناظر است، روش و معرفت شناسی علوم اجتماعی جدید برشالوده توضیح منسجم پیچیده ترین نسبت های معنا دار میان پدیدارها استوار است و به همین دلیل، قابل مشاهده ی در واقعیت اجتماعی نیست، اما در خدمت توضیح آن قرار می گیرد.

منطق و معرفت شناسی «واقع گرایی» که امروز در قلمرو علوم اجتماعی و انسانی جدید سیطره دارد و در واقع، میراثی است که از فلسفه قدیم بازمانده، یکی از موانع معرفتی عمده ای است که راه ورود به گستره علوم اجتماعی جدید را مسدود کرده است. پیش از این نیز به اشاره گفته ایم که به عنوان مثال، که بنا به عادت به جامعه شناسی ترجمه می کنند، در حقیقت، شناخت «sociology» اصطلاح

ظاهرپدیدارهایی که درجامعه وزندگی اجتماعی بروزپیدا می کند نیست. - به معنای توصیف ظاهرپدیدارهای اجتماعی وبا تکیه برمنطق «واقع گرای» قدیم - بلکه به معنای درک «منطق امراجتماعی» دراستقلال وغیرقابل تحویل بودن آن به هرامروواقعیت دیگری است. این توضیح، زمانی به درزبان های «Logy» درستی قابل درک خواهد بود که درباره این نکته به جد به تامل پردازیم که پسوند «Logos» اروپایی - که درزبان فارسی برحسب عادت به «شناسی» ترجمه می شود - ازواژه یونانی گرفته شده که افزون برشناخت وگفتار، به معنای منطق نیزآمده ودرواقع، آنجا که درعلوم اجتماعی وانسانی جدید به کار گرفته می شود، اگرژرفای واژه هایی را که به کارمی گیریم، به درستی فهمیده شود، به معنای «شناخت مبتنی برمنطقی است که به عنوان گفتاری منسجم تدوین شده باشد».

به نقل از کتاب «ابن خلدون وعلوم اجتماعی»

نوشته جواد طباطبایی چاپ اول طرح نو تهران 1374

قسمت اول:

[audio:[http://goftar-berlin.de/wp-content/uploads/2016/08/2016-07-30\\_a.mp3](http://goftar-berlin.de/wp-content/uploads/2016/08/2016-07-30_a.mp3)]

قسمت دوم:

[audio:[http://goftar-berlin.de/wp-content/uploads/2016/08/2016-07-30\\_b.mp3](http://goftar-berlin.de/wp-content/uploads/2016/08/2016-07-30_b.mp3)]